

سیری در مفاهیم و ابعاد مختلف توسعه

اثر: دکتر مجتبی قدیری معصوم

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۱۵)

چکیده:

توسعه و ابعاد مختلف آن از جمله مفاهیم کلیدی است که در چند دهه اخیر در مطالعات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کاربرد داشته و در فرهنگ جغرافیای اقتصادی و سیاسی بعنوان یک عامل تفکیک کننده جوامع و کشورها مطرح می‌گردد. در این مقاله تلاش شده است تا ضمن ارائه تعاریفی از توسعه، شاخصهای توسعه یافتگی و عدم توسعه و شیوه‌های دستیابی به توسعه را مورد بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: توسعه، ابعاد توسعه، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی، شاخصهای توسعه.

مقدمه:

توسعه در جهان امروز از مفاهیم کلیدی است که در مطالعات مختلف سیاسی - جامعه شناسی و اقتصادی به آن اشاره شده و می شود و در فرهنگ جغرافیای اقتصادی و سیاسی بعنوان یک عامل تفکیک کننده کشورها و مناطق مطرح می گردد. در بحث پیرامون توسعه مسائل عدیده ای مطرح می گردد و این امر موجب می شود تا برای آشنائی بیشتر با موضوع تعاریف توسعه، شاخصهای توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی، شیوه های دستیابی به توسعه و ... مورد بررسی قرار گیرد.

تعاریف توسعه و توسعه نیافتگی:

از دشواریهایی که در بررسی تعاریف توسعه و توسعه نیافتگی وجود دارد، مشخص نمودن مفهوم توسعه (Development) می باشد. اولین نکته در باب توسعه این است که این کلمه دارای بار ارزشی بوده و تقریباً مترادف با کلمه بهبود (Improvement) به کار می رود. در این زمینه برنشتاین (Bernstein) می گوید تلاش برای ایجاد توسعه بار ارزشی به همراه دارد که کمتر کسی با آن مخالف است. اشتیاق برای غلبه بر سوء تغذیه، فقر و بیماری که از شایعترین و متداولترین مشکلات و مسائل بشری هستند از زمره اهداف توسعه به شمار می رود.

بروگفیلد (Brogfield) در تعریف توسعه می گوید: فرآیند عام در این زمینه این است که توسعه را بر حسب پیشرفت به سوی اهداف رفاهی نظیر کاهش فقر و بیکاری و کاهش نابرابری تعریف کنیم.

دادلی سیزز (Dudly seers) توسعه را جریانی چند بعدی می داند که تجدید سازمان و سمت گیری متفاوت کل نظام اقتصادی، اجتماعی را به همراه دارد. به عقیده او توسعه، علاوه بر بهبود میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساختمانهای نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین وجهه نظرهای عمومی مردم

است. توسعه در بسیاری از موارد حتی آداب و رسوم و عقاید مردم را نیز در بر می‌گیرد. (تودارو، ۱۳۶۴، ص ۱۳۴)

هدف اصلی توسعه اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که آماجها و خط مشی‌های مربوط به جمعیت، جزء لاینفکی از آن را تشکیل می‌دهد، عبارت است از ارتقاء سطح زندگی و کیفیت زندگی مردم. (بانک جهانی، ۱۹۸۳، ص ۱۴)

به عبارت دیگر، وظیفه اولیه هر برنامه توسعه بایستی بی‌درنگ برآوردن احتیاجات اولیه و اساسی باشد تا مردم به کالاهای تداوم بخش زندگی امکان دسترسی بیشتری پیدا کند. از این نقطه نظر، انسانها هم وسیله و هم هدف توسعه می‌باشد و هدف غائی توسعه، رفاه و بهروزی انسان می‌باشد و نه ارقام تولید ناخالص ملی ... اگر مردم محور و کانون توسعه قرار گیرند، دموکراسی و تمدن بشری می‌تواند دوران جدیدی را آغاز کند. انسانها به جای اینکه در حاشیه توسعه باشند سرانجام هدف و موضوع اصلی توسعه قرار خواهند گرفت - نه یک مجرد اقتصادی از یاد رفته، بلکه واقعیتی زنده که مصدر فعل و عمل است، نه قربانیان یا بردگان بی‌پناه فرآیند توسعه‌ای که خود راه انداخته‌اند، بلکه صاحبان و خداوندان آن. (الحق، ۱۳۶۸، صص ۴۳-۴۰)

بنابراین هدف توسعه اقتصادی دیگر نمی‌تواند صرفاً اقتصادی و بالابردن نرخ رشد تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه باشد، بلکه توسعه، فرآیندی از تغییر و دگرگونی است که نه تنها در زمینه اقتصادی، بلکه در زمینه سیستم اجتماعی، سازمان سیاسی و بالاخره ضوابطی که رفتارهای انسانی را در جامعه رهبری می‌کند، نیز اثر می‌گذارد. به عبارت دیگر، توسعه به معنای ارتقاء مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و یا انسانی‌تر است (تودارو، پیشین، ص ۱۳۶) اجزای خاص این زندگی بهتر هر چه باشد توسعه در کلیه جوامع باید حداقل دارای اهداف زیرین باشد:

الف - توسعه اقتصادی:

اصطلاح توسعه اقتصادی به طور نسبی تازه است. تا دهه ۱۹۵۰ اغلب اقتصاددانان، توسعه اقتصادی را به عنوان رشد مشخص در آمد سرانه واقعی در کشورهای توسعه نیافته تعبیر می‌کردند. لیکن از آن زمان به بعد بسیاری از اقتصاددانان تأکید می‌کنند که توسعه اقتصادی به معنای رشد به اضافه تغییر، به ویژه تغییر ارزشها و نهادها است. تقریباً در کلیه تحقیقات معاصر درباره توسعه، این فرض مستتر است که رشد مداوم و اقتصادی دراز مدت، توسعه را تسهیل خواهد کرد. آنچه که واضح و روشن می‌باشد، این است که توسعه اقتصادی ویرای رشد اقتصادی است، اما ارائه تعریف دقیقی از توسعه اقتصادی چندان سهل و آسان نیست. در اینجا سعی شده است با ارائه تعاریف متفاوت از محققان مختلف مفهوم توسعه اقتصادی را روشن سازیم.

در تعریف رشد اقتصادی معمولاً چنین اظهار نظر می‌کنند که رشد اقتصادی عبارت از افزایش سالانه و مستمر درآمد کل جمعیت کشوری معین در یک دوره طولانی است. در حالیکه توسعه اقتصادی به دگرگون کردن اقتصاد از یک مرحله سنتی، معیشتی، روستائی و منطقه‌ای به مرحله یک اقتصاد عقلانی، تجاری، شهری و ملی، همراه با ایجاد نهادهای مناسب برای ممکن کردن تحرک کارآمد عوامل تولید ارتباط پیدا می‌کند. این دگرگونی اغلب شامل تغییر ساختار اقتصاد از یک ساختار عمدتاً کشاورزی به یک ساختار عمدتاً صنعتی است. (ابنیکوری، ۱۳۶۶، ص ۲۱) دیدگاه دیگر در مورد توسعه اقتصادی عبارت است از فرآیندی که به موجب آن، درآمد واقعی سرانه در یک کشور و در دورانی طویل‌المدت افزایش یابد (جیروند، ۱۳۶۶، ص ۸۳) و یا «توسعه اقتصادی عبارت است از دستیابی به تعدادی از هدفها و غایات مطلوب نوسازی از قبیل افزایش بازدهی تولید، ایجاد برابریهای اقتصادی و اجتماعی، کسب دانش، فن و مهارت جدید، بهبود در وضع نهادها و وجهه نظرها و یا بطور منطقی دستیابی به یک سیستم موزون و هماهنگ از سیستمهای مختلف که

می‌توانند انبوه شرایط نامطلوب یک نظام اجتماعی را بر طرف سازند» (جبروند، پیشین، ص ۸۴) و یا توسعه اقتصادی فرآیندی است که طی آن ظرفیتهای تولیدی یک جامعه با تکیه بر گسترش به کارگیری و درونزا نمودن دستاوردهای مدرن علمی - فنی افزایش می‌یابد. لذا مشخص است که توسعه اقتصادی پدیده‌ای است که در اساس متکی بر تفاوت‌های اساسی بین جوامع، در توسعه و به کارگیری علوم و فنون مدرن در فرآیندهای اقتصادی است. به عبارت دیگر، توسعه اقتصادی مفهومی است که در اساس بیان‌کننده سطح علم و فن در یک جامعه می‌باشد. در عین حال در اصطلاح توسعه اقتصادی، تکیه بر وجوه اقتصادی است و آثار اقتصادی عمده به کارگیری علم و فن در یک جامعه، که همان گسترش ظرفیتهای تولیدی است در تبیین و تعریف این مفهوم مورد توجه و عنایت قرار می‌گیرد. (عظیمی، ۱۳۶۸، ص ۵۰) بنابراین توسعه اقتصادی بارشد اقتصادی، که فقط بر افزایش مادی کل درآمد ملی یا تولید ناخالص ملی یک جامعه در یک دوره معین تأکید دارد. متفاوت است. توسعه اقتصادی پدیده «عامتر» از رشد اقتصادی است و جنبه‌های کمی و کیفی جامعه را در بر می‌گیرد.

بطور خلاصه، «توسعه اقتصادی عبارت است از رشد مداوم اقتصادی یک جامعه و بهبود وضعیت رفاهی افراد جامعه، که ناشی از دگرگونی و تحول در بنیانهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، علمی و فرهنگی جامعه است و از دستیابی به غایات مطلوب نوسازی اقتصادی فرآهم می‌آید. (ورجاوند، ۱۳۶۸، ص ۸۴)

ب - توسعه سیاسی:

برای کشورهای فقیر، که مدتها تحت فشار و استثمار بوده‌اند، «توسعه» به معنای «رهایی از قید بردگی» است و هر اقدامی که به ایشان امکان کنترل بیشتری از امور خودشان را بدهد، اقدامی در جهت توسعه است. به عبارت بهتر، گسترش دامنه انتخاب و کنترل اقتصادی و اجتماعی مردم از طریق رهائی آنان از قید بردگی و

وابستگی.

از نظر سنتی، اکثر علمای اجتماعی توسعه سیاسی را به منزله فراگردی فرض می‌کنند که نه تنها نوسازی، بلکه نظام سیاسی، تغییرات خط مشی، و ملت سازی را نیز شامل می‌شود. در واقع اهداف توسعه سیاسی چنان دامنه داراست که هیدی (Heady) آنها را بصورت «دموکراسی، برابری، ثبات، مشروعیت، مشارکت، بسیج، نهادی کردن، قابلیت، هویت، نفوذ، توزیع، همبستگی، عقلانی کردن، امنیت، رفاه، عدالت و آزادی» شناسائی کرده است. (لمکو، ۱۳۷۶، ص ۵۴)

علمای اجتماعی اغلب بین توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی رابطه نزدیکی مشاهده کرده‌اند و بر این عقیده می‌باشند که اگر یک دولت به نحو مؤثر ارزشهای مهمی برای اتباعش فراهم آورد، به مرور زمان این امر ممکن است به نظام سیاسی مشروعیت دهد. در دنیای امروز، این کارائی در درجه اول به معنای توسعه مستمر اقتصادی است. کشورهایی که خود را به بهترین وجه با مستلزمات یک نظام صنعتی تطبیق داده‌اند، کمترین کشاکشهای سیاسی را دارند. (نراقی، ۱۳۷۰، ص ۳۵)

ساموئل هانتینگتن یکی از برجسته‌ترین نظریه پردازان توسعه سیاسی ارتباط بین توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی را به تفصیل بیان کرده است. وی توسعه را به مثابه فراگردی تلقی می‌کند که بوسیله آن هر کشور ظرفیت خود را برای جذب آثار بی ثبات کننده مشارکت مردم در امور سیاسی ناشی از تحرک اجتماعی افزایش می‌دهد (لمکو، پیشین، ص ۷) به نظر هانتینگتن، توسعه یافته‌ترین کشورها دموکراسیهای غربی می‌باشند که پیچیده‌ترین و مولدترین اقتصادها را دارند. بنابراین توسعه اقتصادی و سیاسی وابسته به یکدیگر هستند.

ج - توسعه فرهنگی:

توسعه لاجرم شامل تغییرات فرهنگی نیز خواهد شد. چرا که بسیاری از متخصصان و کارشناسان امور توسعه معتقدند که با پذیرش تکنولوژی دنیای غرب

یا شرق، و با گرفتن کمکهای علمی و فنی و مالی از کشورهای صنعتی پیشرفته، دیگر نمی‌توان در حفظ فرهنگ ملی و سنتهای آن توفیق یافت و باید با آنهاوداع گفت. بعنوان مثال در یک فرهنگ جامعه سنتی چنین برداشت می‌شود که مدرنیزه کردن جامعه، با دریافت کمکهای فنی و تکنولوژی در واقع روند رخنه فرهنگ بیگانه و اجنبی را به جامعه تسهیل و یا تسریع می‌کند. بنابراین امکان بروز عکس العمل شدیدی وجود دارد که شاید ارزشهای سنتی را دوباره مطرح سازد، که در این صورت اغلب اهداف اقتصادی توسعه تحت اولویتهای فرهنگی قرار گرفته و جامعه شدیداً سنتی را بوجود خواهد آورد. حتی بعضی از متخصصان و یا نظریه پردازان توسعه بر این عقیده هستند که فرهنگ سنتی یکی از موانع توسعه در کشورهای توسعه نیافته است.

این گروه از نظریه پردازان معتقدند که اگر کشورهای توسعه نیافته بخواهند به درجه‌ای از توسعه دست یابند می‌بایست فرهنگ سنتی خود را به فراموشی سپرده و با قبول فرهنگ مدرن، خود را با خصوصیات کشورهای پیشرفته سازگار نمایند تا تکنولوژی، فن، علم و صنعت نوین غرب بتوانند به جامعه ایشان راه یابند. این گروه از متخصصان فرهنگ کنونی غرب را فرهنگ جهانی و به بیان دیگر فرهنگ جهان امروز به شمار می‌آورند و معتقدند که برای کشورهای جهان سوم راهی جز پذیرش بی چون و چرای آن وجود ندارد. آنها معتقدند که برای پاسخ گفتن به مسائل جهان امروز، جز از راه بینش غربی، زبان دیگری وجود ندارد.

اما در برابر این گروه، کارشناسان دیگری وجود دارند که معتقدند توسعه نه به معنای نابود کردن هویت فرهنگی، بلکه بر عکس به معنای حفظ آن است و مفهوم حفظ هویت فرهنگی نیز پرهیز از تحول فرهنگی بر اساس درس گرفتن از جوامع پیشرفته تر نمی‌باشد. (ناشر، ۱۳۶۸، ص ۱۱۲) بلکه بایستی با حفظ هویت فرهنگی به آرمانهای نوسازی نیز متمسک شد، چرا که این آرمانها زمینه‌های توسعه را در جوامع سنتی فراهم می‌آورد. از سوی دیگر هر فرهنگی که پویایی خود را از دست

دهد، مجبور به فنا خواهد بود، از این رو برخورد فرهنگها و ارتباط مابین فرهنگها ضروری است و در این برخوردها و ارتباطات است که فرهنگها به سوی تکامل گام برمی دارند و به نوسازی خود مبادرت می ورزند. اگوستین ژیرارد معتقد است که در کشورهای در حال توسعه در عین حال برای حفظ و توسعه فرهنگ ملی و نیز فراهم آوردن امکانات دستیابی به فرهنگ جهانی اقدام باید کرد. هر یک از این دو فرهنگ، زبان و نتیجتاً نوع فکر و ساختهای ذهنی خود را دارد. کوشش در یکی کردن این دو فرهنگ یا فدا ساختن یکی به خاطر دیگری، موجب کاستی و فقر فرهنگی و کار باطل و واهی است. هدف هر سیاست فرهنگی چنانکه مجمع تهران خاطر نشان ساخت، باید برقراری تعادلی پویا میان فرهنگهای ملی و فرهنگ جهانی باشد. (ورجاوند، پیشین، ص ۴۶)

به هر حال توسعه مفهوم پیچیده‌ای است که نمی‌توان به سادگی به آن دست یافت. توسعه ابعاد وسیع و جنبه‌های فراوان زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد که از شرایط متعدد و مرتبطی تشکیل می‌یابند و هر نوع تغییر در این نظام اجتماعی معلول تغییرات وسیع و بنیادی این شرایط مرتبط خواهد بود. در همین رابطه نظریه یکی از برنامه ریزان توسعه در خصوص توسعه انسانی قابل توجه خواهد بود. آر. پی. میسرا (R.P.Misra) در مطالعات توسعه مناطق مختلف روستائی در چند کشور به ارزیابی توسعه از بعد انسانی آن و تأثیر سیاستهای توسعه روستائی در افزایش سطح زندگی مردم پرداخته است. تصویری که او از توسعه روستائی رسم می‌کند صرفاً در قالب بهبود کشاورزی و درآمد سرانه نیست، بلکه به عنوان مفهوم جامعی که طیف وسیعی از مسائل انسانی را در بردارد مطرح می‌شود. هدف یا به عبارتی محصول و نتیجه چنین توسعه‌ای انسانی می‌باشد. او عقیده دارد که به جز استراتژی «شهری - صنعتی» راه دیگری هم برای زندگی بشر وجود دارد و مناطق روستائی دارای امکاناتی برای این منظور هستند و روش نوین توسعه روستائی با تأکید بر توسعه انسانی می‌تواند این جایگزینی را نه تنها برای مناطق روستائی، بلکه

برای کل کشورها ارائه نماید. (میسرا، ۱۳۷۱، ص ۵)

توسعه انسانی به مفهوم تغییرات متوالی و پویا در آن دسته از شرایطی است که موجبات یک زندگی آزاد و رضایت بخش را برای کلیه افراد یک منطقه یا کشور فراهم می‌آورد. برای این نوع زندگی می‌توان ویژگیهای ذیل را در نظر گرفت:

۱- کیفیت فیزیکی زندگی

۲- دسترسی به مسائل امرار معاش

۳- آزادی انتخاب

۴- توسعه خوداتکائی

۵- پیشرفت اجتماعی و سیاسی

توسعه انسانی یعنی پیشرفت همگام در کلیه ابعاد پنجگانه فوق الذکر و حاصل ترکیب عواملی چون سیاستهای دولت، ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه، منابع طبیعی منطقه و تاریخچه فرهنگی می‌باشد.

توسعه یافتگی و عدم توسعه:

یکی دیگر از مفاهیمی که در موضوع توسعه و توسعه یافتگی باید بدان پرداخت اصطلاح عدم توسعه یا بی توسعه (Undeveloped) می‌باشد. منظور از کشور بی توسعه کشوری است که هنوز در مرحله توسعه سرمایه داری که نهایتاً به ایجاد نظامهای سرمایه داری صنعتی پیشرفته انجامیده قرار نگرفته است. این مفهوم را در مقابل کشورهای توسعه نیافته (Underdeveloped) بکار می‌برند که منظور از آن کشوری است که از منابع و شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای گام گذاردن در راه توسعه محروم مانده است. کشور توسعه نیافته در واقع کشوری است که به واسطه غارت استعماری و به قول فرانک (Farnk) مشارکت در نظام واحد جهانی سرمایه داری از توسعه محروم شده است.

تودارو درباب ویژگیهای توسعه نیافتگی می‌گوید: این کشورها با مسائلی نظیر فقر مزمن و زیاد، بالابودن میزان بیکاری و کم کاری، شکاف عمیق و فزاینده در توزیع درآمد، پایین بودن میزان بهره‌وری کشاورزی، عدم تعادل روبه افزایش میان بخش‌های شهری و روستائی در زمینه فرصتهای اقتصادی، سیستم آموزشی و بهداشتی نامناسب و قدیمی و بالاخره وابستگی روبه رشد به تکنولوژی‌های اغلب نامناسب و نظام ارزشی کشورهای بیگانه دست به گریباند.

در همین زمینه گالسکی (Galeski) معتقد است کشورهای توسعه نیافته به آن دسته از کشورها که دارای ویژگیهایی از قبیل تسلط مناطق و جمعیت روستائی، صنعتی شدن به میزان کم، عدم اشتغال بالا در مناطق شهری، بیکاری پنهان و فقر در مناطق روستائی، پایین بودن سطح تعلیم و تربیت مخصوصاً دانشهای تکنیکی باشند اطلاق می‌گردد. این کشورها اصولاً فاقد روشنفکران ملی هستند.

شخصیت این کشورها با نسبت قلیلی از طبقه متوسط شهرنشین مشخص می‌شود که پاره‌ای از آنها منشاء اصلیت خارجی دارند و غالباً با برخوردهای تند گروهی بین مالکان یا اشراف زمیندار از یک سو و روستائیان از سوی دیگر پا گرفته است. (ازکیا، ۱۳۶۷، ص ۱۸۴)

شاخصهای توسعه و روشهای اندازه‌گیری آن:

از هنگامی که اقتصاددانان به بررسی مسائل توسعه کشورهای جهان سوم پرداختند، رشد اقتصادی (رشد تولید ناخالص ملی) بعنوان بهترین شاخص رشد و توسعه اقتصادی کشورها مقبولیت یافت. در آغاز فرض می‌شد که ابتدا رشد اقتصادی خودکار به طبقات پائین رخنه خواهد کرد و در صورتیکه این عمل به صورت خودکار صورت نگیرد، دولتها می‌توانند با اتخاذ اقدامات تصحیحی، منافع حاصل از رشد را به طبقاتی که از نظر درآمد پایین‌تر هستند، منتقل کنند، حتی برخی از اقتصاددانان بر این نکته تاکید می‌کردند که توجه به موضوعاتی مانند

برابری بیشتر توزیع درآمد و محو فقر، با توجه به ابعاد توسعه موجب کاهش پس انداز، سرمایه گذاری و انگیزه کار و فعالیت می شود و در نتیجه رشد اقتصادی را کاهش خواهد داد.

تجربه سی سال گذشته نشان می دهد که فرض بالا از قوت و اعتبار لازم برخوردار نبوده است و نابرابری درآمد در بسیاری از کشورها علی رغم تجربه رشد اقتصادی نسبتاً بالا تشدید شده است و طبقات پایین از حداقل منافع حاصل از رشد بهره مند گردیده اند.

سرخوردگی از تولید ناخالص ملی و نرخ رشد مربوط به آن باعث شد که اقتصاددانان بیشتر بر اشتغال و توزیع مجدد درآمد تأکید ورزند، اما سیاست راهبرد اشتغال و توزیع درآمد حاصل از رشد نیز نتوانست در ریشه کن کردن فقر کشورهای توسعه نیافته موفقیت چندانی کسب کند. پس از تقریباً دو دهه از آغاز مطرح شدن نظریه های رشد و توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه، برخی از اقتصاددانان توجه خود را به مسأله رفع فقر مطلق و بویژه تأکید بر نیازهای اساسی معطوف داشته اند. (فرجادی، ۱۳۷۳، ص ۴۴۸)

نیازهای اساسی نیازمند یک شاخص یا مجموعه ای از شاخصهاست که بتوان با استفاده از آنها محرومیتها و نیازهای توسعه را قضاوت کرده و سیاستهایی برای کاهش و رفع محرومیت به اجرا گذاشت. در مجموع دو روش برای شناخت شاخصهای رفاه اقتصادی و اجتماعی وجود دارد.

الف - شاخصهای اجتماعی:

یکی از روشهای اندازه گیری سطح توسعه اقتصادی، اجتماعی و انسانی جامعه استفاده از شاخصهای اجتماعی است. هدف از این شاخص اندازه گیری توسعه از نظر بهداشت، تغذیه، مسکن، توزیع درآمد و سایر جنبه های توسعه فرهنگی و اجتماعی است. برخی از سازمانهای بین المللی مانند سازمان ملل و یونسکو

مطالعات گسترده‌ای در این خصوص انجام داده‌اند. اگر چه استفاده از این شاخص به منظور مقایسه بین کشورها بسیار مفید است، ولی در عمل بدلیل محدود و غیره قابل اعتماد بودن آمار و نیز به دلیل اختلاف در تعاریف آماری جمع‌آوری شده این شاخص با مشکلاتی روبرو است.

علاوه بر این، مسأله دیگری که در مورد شاخصهای اجتماعی وجود دارد، این است که مفهوم شاخصهای اجتماعی، بسیار گسترده و عام است و می‌تواند دامنه وسیعی از مسائل اقتصادی، اجتماعی، انسانی، فرهنگی و سیاسی را دربرگیرد. در واقع باید روشن شود که آیا شاخص‌های اجتماعی یک شاخص جانشین تولید ناخالص ملی سرانه است یا شاخص مکمل و یا شاخص ضمیمه آن؟ در صورتی که شاخص اجتماعی به عنوان یک شاخص جانشین مطرح است این شاخص باید بطور عمده عوامل اقتصادی و یا حداکثر عوامل اقتصادی و اجتماعی را در نظر بگیرد. برعکس در صورتی که شاخصهای اجتماعی به عنوان مکمل شاخص تولید ناخالص ملی در نظر گرفته شود. مفهوم بسیار گسترده است و می‌تواند علاوه بر مفاهیم اقتصادی، موضوعات گسترده‌تری مانند امنیت، صلح، برابری و امکانات و مشارکت همگانی مردم را نیز در برگیرد.

ب - شاخصهای ترکیبی توسعه:

روش دیگری که از آن برای اندازه‌گیری سطح رفاه اقتصادی استفاده می‌شود شاخص ترکیبی توسعه است. در زمینه شاخص ترکیبی توسعه چند پژوهش مستقل انجام شده است. اولین بررسی تحقیقی است که در مؤسسه پژوهش برای توسعه اجتماعی سازمان ملل انجام شده است. در این بررسی درونوفسکی (Drewnewski) و اسکات (scatt) شاخص سطح زندگی را به عنوان شاخص توسعه در نظر گرفته‌اند. هدف شاخص سطح زندگی، سنجش سطح نیازهای اساسی در دو بخش نیازهای مادی (تغذیه، مسکن، بهداشت) و نیازهای فرهنگی (آموزش،

اوقات فراغت، امنیت) است. یک تحقیق دیگر در سال ۱۹۷۵، بوسیله سازمان ملل انجام شد که هدف آن تحلیل مسائل توسعه در ۱۴۰ کشور جهان بود. در این بررسی علاوه بر شاخص تولید ناخالص ملی از هفت شاخص دیگر استفاده می شود که شامل پنج شاخص اقتصادی (میزان انرژی سرانه، سهم صنعت از کل تولید ناخالص ملی، سهم صنعت در صادرات، اشتغال در خارج از بخش کشاورزی و اشتغال در کشاورزی) و دو شاخص اجتماعی (سطح سواد و امید به زندگی) بود. (فرجادی، پیشین، ص ۴۵۴)

یکی دیگر از بررسی های مهم در این زمینه ایجاد شاخص «کیفیت فیزیکی زندگی» است که بوسیله موریس (Morris) در «شورای توسعه ماوراء بحار» انجام شده است. در این شاخص ترکیبی، سه شاخص امید به زندگی در یک سالگی، میزان مرگ و میر نوزادان و میزان باسوادی در روند رشد و توسعه جوامع به عنوان عوامل تعیین کننده اصلی «حداقل نیازهای بشری» به کار گرفته شده است. به نظر موریس انتخاب سه شاخص فوق، این امکان را فراهم می آورد که بتوان شاخص کیفیت زندگی را در دامنه وسیعی از کشورها بررسی و تغییرات سالانه آنها را مورد مطالعه قرار داد.

شاخص کیفیت زندگی در مقایسه با سایر شاخصهائی که مورد بررسی قرار گرفت این برتری را دارد که از نظر اندازه گیری نسبتاً ساده است و آمارهای مربوط به آن به سهولت قابل دسترسی است. ولی به هر حال این شاخص چه از لحاظ تئوری و چه از لحاظ علمی با مشکلات متعددی مواجه است که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱- اصطلاح کیفیت زندگی قدری گمراه کننده است، زیرا در واقع آنچه اندازه گیری می شود، کمیت است و نه کیفیت. نرخ مرگ و میر، بی سوادی، امید به زندگی، همه از نظر کمی اندازه گیری می شوند و نه از نظر کیفی.

- ۲- مشکل دوّم در تعیین این شاخص این است که هر سه شاخص با وزن و ارزش مساوی اندازه گیری می شوند و معلوم نیست که چرا شاخص بیسوادی باید

همان ارزش و اهمیتی را داشته باشد که شاخص مرگ و میر، یا امید به زندگی دارد.

نتیجه:

امروزه توسعه از مفاهیم کلیدی است که در مطالعات سیاسی و اقتصادی و جامعه‌شناسی کاربرد داشته و بعنوان عامل تفکیک کشورها و مناطق مطرح می‌گردد. بنابر نظر کارشناسان برنامه ریزی مفهوم توسعه دارای بار ارزشی بوده و مترادف با کلمه بهبود بکار می‌رود و از جمله اهداف توسعه اشتیاق برای غلبه بر سوء تغذیه، فقر و بیماری و کاهش بیکاری و نابرابری می‌باشد. از دیگر اهداف توسعه دگرگونی اساسی در ساختار نهادی، اجتماعی و اداری جوامع و ارتقاء سطح زندگی و کیفیت زندگی مردم است. البته اهداف توسعه صرفاً به بالا بردن نرخ رشد تولید و درآمد سرانه ختم نمی‌شود بلکه توسعه به معنای ارتقاء مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و انسانی‌تر می‌باشد.

توسعه دارای ابعاد مختلفی است که از آن جمله می‌توان به توسعه اقتصادی - توسعه سیاسی و توسعه فرهنگی اشاره کرد.

توسعه اقتصادی:

به معنای رشد به اضافه تغییر در ارزشها و نهادهاست.

توسعه سیاسی:

به معنی تغییرات خط مشی و سیاسی جامعه در جهت مشارکت افراد جامعه در امور مربوط به خود و کشور می‌باشد.

توسعه فرهنگی:

به معنی متحول شدن جامعه از نظر فرهنگی به همراه توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی می‌باشد.

با توجه به تقسیم بندی فوق‌الذکر توسعه مفهوم پیچیده‌ای است که نمی‌توان به

سادگی به آن دست یافت. توسعه ابعاد وسیع و جنبه‌های فراوان زندگی اجتماعی را در برمی‌گیرد که از شرایط متعدد و مرتبطی تشکیل می‌یابند و هر نوع تغییر در این نظام اجتماعی معلول تغییرات وسیع و بنیادی این شرایط مرتبط خواهد بود.

منابع و مأخذ:

- ۱- ازکیا. مصطفی - نظریه‌های توسعه یافتگی، فصلنامه علوم اجتماعی، دوره جدید شماره ۱، ۱۳۶۷
- ۲- الحق. محبوب - مردم و توسعه، ترجمه غریر کیاوند، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۲۹، ۱۳۶۸
- ۳- اینیکوری. جوزف - تجارت برده و توسعه اقتصادی غرب، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۷، ۱۳۶۶
- ۴- بانک جهانی. گزارش توسعه جهان در سال ۱۹۸۳، نیویورک، ۱۹۸۳
- ۵- تودارو. مایکل - توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه دکتر غلامعلی فرجادی، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۴
- ۶- جیروند. عبدالله - توسعه اقتصادی، انتشارات مولوی، ۱۳۶۶
- ۷- عظیمی. حسین - توسعه اقتصادی و سیاست اقتصاد کشاورزی، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۲۷، ۱۳۶۸
- ۸- فرجادی. غلامعلی - توسعه و نیازهای اساتید، مجموعه مقالات سمینار جامعه‌شناسی، (جلد اول)، سازمان سمت، ۱۳۷۳
- ۹- لمکو. جاناتان - شناخت پیچیدگیهای توسعه سیاسی و اقتصادی در کشورهای جهان سوم، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۲۳، ۱۳۶۷
- ۱۰- میسرا. آرپی و سوندرام. کی. دی - گزینه‌های توسعه روستائی، مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستائی، ۱۳۷۱
- ۱۱- ناشلر. فرانز - پند گرفتن از تجربه‌ها یا تبلیغ ایدئولوژی‌ها، ترجمه محمود شهابی، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۲۸، ۱۳۶۸
- ۱۲- نراقی. یوسف - توسعه و کشورهای توسعه نیافته، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰
- ۱۳- ورجاوند. پرویز - پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸

